

دکتر خسرو فرشیدورد *

ساختمان تشبیه و استعاره در شعر حافظ



مقدمه:

مراد ما از ساختمان تشبیه، ارکان تشبیه و رابطه دستوری آنها بایکدیگر است. در این مبحث مشبه و مشبه به و ادوات تشبیه و وجه شبه و استعاره در شعر حافظ به ویژه از نظر ساختمانی و دستوری مورد بحث قرار می‌گیرد. بنابراین پیش از هر چیز ناچاریم ارکان تشبیه و استعاره را تعریف کنیم و بشناسیم و سپس وارد بحث ساختمان تشبیه در شعر حافظ شویم:

ارکان تشبیه:

تشبیه مانند کردن دو چیز است به یکدیگر. از آن‌دو آنچه را تشبیه می‌کنیم «مشبه» مینامند و آنچه به آن تشبیه میشود «مشبه به» نام دارد. مشبه و مشبه به دو رکن

* دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.

اصلی تشبیه‌اند که ذکرشان در کلام واجب است، مانند: گل رو و باغ جهان که در آنها «رو» و «جهان» مشبه و «گل» و «باغ» مشبه به است.

تشبیه دو رکن دیگر نیز دارد که ذکرشان در سخن واجب نیست: یکی ادات تشبیه است و آن کلمات یا گروه‌هاییست (۱) که بر تشبیه دلالت می‌کنند، مانند: چون، مثل، به کردار، پنداری، می‌ماند و غیره. دیگر وجه شبه است یعنی امری که بین مشبه و مشبه به مشترک است، مانند لطافت و زیبایی در تشبیه روبه گل. پس اگر بخواهیم چهار رکن تشبیه را در کلام بیاوریم مثال ما چنین میشود: روی او در لطافت مانند گل است.

هواگشت چون روی زنگی سیاه (فردوسی).

رخت چون برگ گل زیباست میدانم که میدانی (شهریار)

همچو گلبرگ طری هست وجود تو لطیف همچو سرو چمن خلد سراپای تو خوش (حافظ)

استعاره:

گفتیم تشبیه دو رکن اصلی دارد (مشبه و مشبه به) که ذکر آنها در کلام واجب است. اکنون می‌گوئیم حذف مشبه یا مشبه به ممکن است، اما دیگر دستگاه تشبیه بهم می‌خورد، یعنی تشبیه بدل به استعاره میشود که به گفته علمای معانی و بیان «ابلق از تشبیه» است. اگر مشبه حذف شود و مشبه به به جای آن بنشیند پیشینیان استعاره را حقیقیه یا مصرحه نامیده‌اند، مانند: نرگس به معنی چشم و اگر مشبه ذکر نگردد استعاره را مکنیه گفته‌اند، مانند تشبیه «روزگار» به انسان در عبارت «دست‌روزگار».

۱- مراد از گروه، دو کلمه یا بیشتر است که وظیفه دستوری یکی از اقسام کلمه را انجام دهند، بی آنکه ترکیب شوند یا جمله بوجود آورند. یعنی مثلاً کار قید، اسم و حرف اضافه و پیوند (حرف ربط) را بکنند. مانند «به منظور اینکه» (بمعنی تا) که گروه پیوندی و «به کردار» و «بمانند» که گروه اضافی است.

استعاره حقیقیه از اقسام مجاز (Figure) است، نهایت مجازی که علاقه آن مشابهت است، زیرا مشبه به مثلاً (نرگس) به جای مشبه (چشم) به کار می‌رود، درحالی‌که استعاره مکنیه مجاز نیست، زیرا مشبه که باقی می‌ماند به جای مشبه بکار نمی‌رود، بلکه در کلام مراد خود اوست، نهایت آنکه رنگ تشبیهی به خود گرفته است، همانطور که خود تشبیه نیز مجاز نیست.

از دو طرف تشبیه آنچه ذکر می‌شود مستعار مننه (مانند نرگس) و آنچه ذکر نمی‌شود مستعار له (مانند چشم که نرگس برای آن استعاره شده است) نام دارد. وجه شبه را در مورد استعاره «جه جامع» گفته‌اند، ولی ما در این رساله برای آسانی کار و تعمیم موضوع همان «وجه شبه» را به کار می‌بریم. لفظی که استعاره می‌شود مستعار نام دارد (۱)

ساختمان تشبیه در شعر حافظ

وقتی که مشبه و مشبه به هر دو در کلام باشند یعنی تشبیه به صورت استعاره در نیامده باشد، تشبیه ساختمانهای متفاوتی دارد، یعنی مشبه و مشبه به از لحاظ دستوری باهم روابط گوناگونی دارند که من آنها را در کتاب «نقد شعر فارسی» از صفحه ۳۲ به بعد چاپ اول شرح کرده‌ام و تقریباً همه آن ساختمانها که در آنجا آمده در دیوان حافظ نیز موجود است. اینک مواردی از آنها در دیوان حافظ:

الف- تشبیه مفرد به مفرد:

اینگونه تشبیهات خود اقسامی دارند که عبارتند از:

۱- وقتی که مشبه و مشبه به هر دو در یک کلمه‌اند و آن کلمه صفت تشبیهی

۱- به مطول از صفحه ۲۹۶ چاپ سنگی، ۱۳۰۱ قمری، به بعد نگاه کنید. تشبیه

در این مقاله گاهی به معنی وسیع گرفته شده است که در این حال استعاره را هم در بر می‌گیرد.

است، مانند: گلعدار، ماهرخ، زهره جبین ودهمها مانند آن. این نوع تشبیه در حافظ فراوان است و از لحاظ زیبایی و لطافت درخور توجه است:

گلعداری زگلستان جهان ما را بس زین چمن سایه آن سرو روان مارا بس *۱۸۲

یارب این شاهوش ماهرخ زهره جبین در یکتای که و گوهر یکدانه کیست ۴۷

۲- هنگامی که مشبه مضاف و مشبه به مضاف الیه است، مانند: می لعل (۱۹۳) و

۲۶۷ و ۵۶ و ۱۳ و ۳۸)، شراب نعل (۱۸۴)، لب لعل (۴۶ و ۱۸۳)، زلف کمند (۶۸ و ۲۰۷).

شربت ازل لعلش نچشیدیم و برفت روی مه پیکرا و سیرندیدیم و برفت ۵۹

زیادتی مطلب کار بر خود آسان گیر صراحی می لعل و بتی چوماهت بس ۱۸۲

۳- مشبه به مضاف و مشبه مضاف الیه است. این نوع تشبیه در زبان فارسی و

از جمله در شعر حافظ بیش از نوع اول است و یکی از اقسام شور آفرین و لطیف تشبیه

است، زیرا وجه شبه و ادات تشبیه حذف شده و تشبیه خلاصه گردیده و به استعاره

نزدیک شده است و این قسم تشبیه در حافظ به اندازه ای زیاد است که ذکر ابیات

مشمول بر آنها موجب درازی کلام خواهد شد.

از این قبیل است این تشبیهات که بر حسب موضوع منظم شده و در میان آنها

تشبیهات لطیف و غیر مکرر فراوان است:

درباره غم و اندوه: سیل غم (۸۸)، نیل غم (۲۱۲)، بحر غم (۲۰۲)، جام غم

(۳۸)، خیل غم (۲۲۷)، لشکر غم (۳۸۳ و ۶۳ و ۱۲۹)، شمشیر غم (۷۶)، آتش غم

(۹۵)، مقراض غم (۱۹۹)، بند غم (۴۳)، بار غم (۶۰)، غبار غم (۳۱۷ و ۱۶۸ و ۱۳۱)،

خاکدان غم (۶۲)، گنج غم (۱۳۳)، دولت این غم (۲۱۲)، نقش غم (۱۱۲)، مکتب

غم (۲۱۹)، کوه اندوه (۴۸).

* شماره هائیکه پس از اشعار خواهد آمده شماره صفحه حافظ قزوینی است و

همچنین است شماره هائیکه پس از تشبیهات و استعارات ذکر شده است.

درباره عقل: خانه عقل (۱۴)، دفتر عقل (۳۴)، مرغ خرد (۱۰۲)، عطر عقل (۲۸۰).

درباره نظر: باغ نظر (۳۱۴ و ۱۹).

درباره خاطر: جام خاطر (۳۲۴).

درباره طبع: طوطی طبع (۴۴).

درباره عمر: خرمن عمر (۵۳)، کشتی عمر (۲۰۲)، قافله عمر (۱۰۶).

درباره خیال: نقش خیال (۳۰۱)، گلستان خیال (۱۹۴)، کارگاه خیال (۲۰۶)،

عرصه خیال (۵۸)، خیل خیال:

به پیش خیل خیالش کشیدم ابلق چشم بدان امید که آن شهسوار باز آید

درباره اوهام: بند اوهام (۷۶).

درباره مراد: اکسیر مراد (۱۶۸)، پروانه مراد (۱۹۳)، تیر مراد (۲۰۱)،

گل مراد (۲۴۰ و ۹۷)، ماه مراد (۷۸)، نافه مراد (۱۴۵)، غالیه مراد (۲۸۶)، نقش

مراد (۹۸)، جام مراد (۱۴۸)، گنج مراد (۱۲۸).

درباره مقصود: مشرب مقصود (۱۸۶)، گوهر مقصود (۸۱ و ۱۱۴)، کعبه مقصود

(۱۳۷)، شاهد مقصود (۳۰۱).

درباره امل: قصر امل (۲۷)، نقش امل (۹۱).

درباره غیرت: باد غیرت (۹۱)، برق غیرت (۱۰۳).

درباره عافیت: گذرگاه عافیت (۳۲)، گنج عافیت (۳۶).

درباره سروری: فلك سروری (۴۷).

درباره توفیق: گل توفیق (۳۴۵)، کشتی توفیق (۲۵۲)، قرعه توفیق (۱۰۴).

درباره فنا: دار فنا (۵۷)، بحر فنا (۵۲)، سیل فنا (۹۱).

درباره آه: تیر آه (۹۴ و ۹).

درباره اشک: کمپت اشک (۱۹۹)، گوهر اشک (۷۳)، سیل سرشک (۱۸۴ و ۹۴)،

سیلاب سرشك (۵۷)، شفق (۹۵).

درباره جدائی و دوری و فراق و هجران: تیغ جدائی (۳۵۴)، آتش دوری (۲۴۳)،
بحریبکران فراق (۲۰۲)، آشیان فراق (۲۰۱)، خار هجران (۱۸۷)، آتش هجران
(۱۴۲)، زهر هجران (۱۸۳).

درباره بلا: سیل بلا (۱۹۴)، طوفان بلا (۵۷).

درباره حوادث: طوفان حوادث (۱۵)، تندباد حوادث: زتندباد حوادث
نمی‌توان دیدن)

درباره طبیعت: سرای طبیعت (۹۷)، چاه طبیعت: (پساک و صافی شود از چاه
طبیعت به دای)

درباره ماه: چراغ مه (۲۷۳)، داس مه‌نو (۲۸۲)، مه‌د ماه (۷۸).

درباره هستی و عالم و دهر و جهان و کون و مکان: صحیفه هستی (۱۲۱)، بازار
عالم (۳۱)، جریده عالم (۹)، باغ عالم (۲۷۱)، چمن دهر (۱۶)، گلستان جهان (۱۸۲)،
باغ جهان (۲۱۹ و ۳۵)، بازار جهان (۱۸۲)، دام جهان (۲۳۱)، کارگه کون و مکان
(۵۲)، صدف کون و مکان (۹۶).

درباره شب: پرده شام (۱۰۲).

درباره خورشید و آفتاب: چشمه خورشید (۲۴۷ و ۲۳۸)، غزاله خورشید (۳۲۰)،
ساغر زرین خور (۹۰)، جام زر خورشید (۳۷۳)، شمع آفتاب (۳).

درباره ثریا: عقد ثریا (۳).

درباره سپهر و آسمان: طاق سپهر (۹۷).

درباره گردون و فلک: خانه گردون (۸)، مزرع سبز فلک (۲۸۱)، دریای
اخضر فلک (۱۰)، ترك فلک (۸۹).

درباره قسمت و قضا: دایره قسمت (۱۰۹)، مشرب قسمت (۱۸۲)، شاهین

قضا (۱۴۱) تیرقضا (۴۹)، قرعه قسمت (۱۰۴).

درباره افق: خرگاه افق (۱۰۲).

درباره فتنه: باد فتنه (۴۲).

درباره فتح و ظفر: آفتاب فتح (۲۸۳)، خاتون ظفر (۷۴).

درباره جفا و ظلم و جور: فترک جفا (۱۳۱)، لشکر ظلم (۳۵)، نقش جور (۱۲۲).

درباره تزویر، عصیان، حسرت، منت: دام تزویر (۸)، برق عصیان (۳۴۸)،

آب حسرت (۱۲۱)، بار منت (۴۰).

درباره ملامت: بار ملامت (۴۹)، کمان ملامت (۲۵۱)، بند ملامت (۶۲).

درباره غرور: شراب غرور (۵۳)، جام غرور (۴۶)، باد غرور (۷).

درباره امور مربوط به تصوف: خرابات طریقت (۸)، گنج عزلت (۳۵)، نهال

حیرت (۱۱۷)، گنج حضور (۱۱۴)، چشمه خرابات (۳۴۸)، باد استغنا (۱۳۷)، پرده

غیب (۱۱۳)، پرده اسرار (۹۵).

درباره امور مذهبی و اخلاقی: قبله حاجات (۳۵)، تاب توبه (۵۹)،

تیر دعا (۱۵۳)، مفتاح دعا: (بس در بسته به مفتاح دعا بگشایند).

درباره وفا: آشیان وفا (۶۲)، کوی وفا (۱۹۰).

درباره بشارت: پیک بشارت (۱۱۶).

درباره لطف: آب لطف (۶۲)، آینه لطف (۴۸).

درباره دولت و سعادت: گنج سعادت (۱۲۷ و ۱۴۷)، ظایر دولت (۱۲۷).

درباره فیض و عزت و دوستی و نیکنامی و عمل: رقم فیض (۳۴۱)، کیمیای

عزت (۳۴۸)، درخت دوستی (۲۵۵)، دیوان عمل (۲۵۲)، کوی نیکنامی (۵).

درباره صبر: زورق صبر (۲۰۲)، کوه صبر (۱۹۹)، چاه صبر (۳۳۱).

دربارهٔ محبت: درج محبت (۱۸۴)، گنجینهٔ محبت (۱۴۰)، طبرسرای محبت (۱۱۳)، شمع محبت (۱۴۱).

دربارهٔ عشق و هوس: زیور عشق (۱۸۵)، چشمهٔ عشق (۱۸)، دولت عشق (۱۹)، گوی عشق (۱۸۱)، میکردهٔ عشق (۱۸۴ و ۸۹)، میخانه عشق: (بردر میخانه عشق ای منک تسبیح گوی)، کیمیای عشق (۳۴۶)، کوی عشق (۳۴۱)، بادیه عشق (۵۲)، بیابان عشق (۱۰۶)، چنبر عشق (۲۰۲)، طربنامهٔ عشق (۱۰۴)، مطرب عشق «۹۶»: (مطرب عشق عجب ساز و نوائی دارد)، گنج عشق «۳۰۱»، گنج غم عشق «۲۵۶»، برق عشق «۵۸»، آتش سودای عشق «۱۹۱»، علم هیأت عشق «۳۹».

دربارهٔ شوق و هوس: بازار شوق «۱۴۲»، چوگان هوس «۱۸۱»، آتش هوس «۴۲».

دربارهٔ عاشقی: ملکت عاشقی «۴۰۰»، دام عاشقی «۹۵».

دربارهٔ مهر: آتش مهر «۱۴»، نقش مهر «۲۱»، تخم مهر «۶۲».

دربارهٔ حسن و لطافت: چمن حسن و لطافت «۵۹»، گلبن حسن «۲۵۵»، باغ حسن «۱۱۳»، نوبهار حسن «۲۷۱»، ماه حسن «۱۰»، آینه حسن «۱۴۲»، حجله حسن «۱۱۷»، کشور حسن «۵۳».

دربارهٔ وصل و وصال: دام وصل «۲۴۲»، حلتهٔ وصل «۷۴»، قند وصال «۲۷۴»، گلستان وصال «۵۹»، گلبن وصل «۲۶».

دربارهٔ غمزه: ناوک غمزه «۳۲۶».

دربارهٔ دل: مرغ دل «۲۰۱، ۵۹، ۱۱۹، ۹۵، ۷۵»، کبوتر دل «۱۱۴»، شمع دل «۲۰»، چراغ دل «۳۱۷»، آتش دل «۵۷»، کعبهٔ دل «۲۲»، ویران سرای دل «۱۱۶»، ملک دل «۱۳۶، ۶۳»، خزینهٔ دل «۵۴»، نقد دل «۲۵»، لوح دل «۱۵۱».

دربارهٔ می و شراب و بادیه: آتش می «۲۹۴»، چراغ می «۲۸۶»، خورشید می

«۲۷۳»، آب روشن می «۱۹۰».

درباره جام وقدح وساغر: آفتاب قدح «۲۴۶»، چراغ جام «۱۴»، مشرق ساغر

«۲۷۳».

درباره اعضای بدن:

درباره چشم و دیده: شمع دیده «۱۶۶»، چراغ دیده «۲۲۰»، چراغ روشن چشم

«۲۳۵»، چراغ چشم «۴۳»، روزن چشم «۲۳۳»، سراج چشم «۲۰۷»، چشمه چشم

«۸۵»، باغ دیده «۹۹»، شیشه‌های دیده «۲۷۲»، ابلق چشم «۱۵۹»، کارگاه دیده «۲۱۹»،

کارگاه دیده بیخواب، منظر چشم «۲۵»، تیرچشم «۹۴».

درباره مژگان: ناوک مژگان «۱۴۲ و ۵۳»، تیر مژگان «۳۲۹»، تیرمژه «۱۲۵».

درباره خال: دانه خال «۱۰۲ و ۲۷۲».

درباره غنغب: طوق غنغب «۳۳».

درباره رو، چهره، طلعت ورخ: بیاضرو «۳۱۰»، آفتاب طلعت «۳۸»،

ماه رخ «۳۳»، چراغ روی «۲۹۶»، شمع روی «۷۶ و ۲۹۶»، شمع رخسار «۳۰۱».

درباره قد و بالا: سرو بالا «۶۴»، الف قامت «۲۱۶»، الف قد «۷۳»، قد سرو

«۱۷۶»، سروخرامان قامت «۲۱۹».

درباره زنج و زنجندان: سبب زنج «۲۹۰»، سبب زنجندان «۳ و ۱۸»، چاه زنج

«۷۶»، چاه زنجندان «۱۸۶ و ۲۵۳ و ۱۰۴ و ۲۴ و ۱۰».

درباره دهن: حقه دهن «۱۰۶».

درباره ابرو: ماه ابروان «۲۸۰»، کمان ابرو «۱۳۰ و ۱۸۸ و ۲۲۷»، کمانچه ابرو

«۶۸»، کمانخانه ابرو «۱۴۲»، محراب ابرو «۶۳ و ۲۷۶ و ۶۶».

درباره لب: یاقوت لب «۳۸۳»، لعل لب «۱۸۰ و ۱۲۷ و ۶۴ و ۶۸ و ۳۳ و ۴»، خانم

لعل «۲۲۳»، جام لعل «۱۷۹» (جام لعل زاهم میتوان اضافه تشبیهی گرفت وهم اضافه

بیانی شمرده و آنگاه مجموع مضاف و مضاف‌الیه را استعاره برای لب‌گرفت).

درباره زلف و گیسو: همای زلف «۷۱»، دام زلف «۶۷۲ و ۲۸۷ و ۳۶»، بند زلف «۹»، زنجیر زلف «۳۰۱ و ۱۲»، سلسله زلف «۲۹۲ و ۹۷»، شام‌سر زلف «۵۱»، کمر زلف «۳۰۹ و ۱۴۳»، هندوی زلف «۲۸۰ و ۶۸»، چنبر زلف «۳۳۶»، حلقه زلف «۹۰ و ۹۲ و ۱۰۴»، حلقه گیسو «۱۹۲».

۴- اضافه تشبیهی گاهی رانی است یعنی با «را» ساخته می‌شود و در این حال معمولاً مضاف‌الیه پیش از مضاف می‌آید و بین آن دو «را» فاصله می‌شود و به اصطلاح دستور نویسان فك اضافه صورت می‌گیرد. گاهی نیز مضاف‌الیه برخلاف معمول بعد از مضاف می‌آید، مانند: «آینه جام را» به جای «جام را آینه» که هر دو معادلند با «آینه جام»:

صوفی بیا که آینه صافیست جام را تا بنگری صفای می لعل فام را

۵- دیگر از اقسام قوی تشبیه که در شعر حافظ فراوان است آنهایی است که

مشبه به بدل مشبه است مانند خورشید و قندح در این بیت:

ماه شعبان منه از دست قندح کاین خورشید از نظر تاشب عید رمضان خواهد شد ۱۱۱

و عجز و جهان و عیار و اختر شب دزد در این ابیات:

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد که این عجز عروس هزار دامادست ۲۷

تکیه بر اختر شب دزد مکن کاین عیار تاج کاووس ربود و کمر کیخسرو ۲۸۱

و همچنین در این ابیات:

گلعداری ز گلستان جهان ما را بس زین چمن سایه آن سرور و آن مارا بس ۱۸۲

که چمن بدل جهان و سرو روان بدل گلعدار است.

ابروی دوست کی شود دستکش خیال من کس نزد است از این کمان نیر مراد بر هدف ۲۰۱

که ابرو مشبه و کمان بدل و مشبه به آنست.

اگرچه موی خیالت به چون منی نرسد خوش است خاطر م از فکر این خیال دقیق ۲۰۳

که موی مشبه و خیال دقیق بدل و مشبه به آن است.

صوفی بیا که خرقه سالوس بر کشیم وین نقش زرق را خط بطلان به سر کشیم ۲۵۹

که این نقش مشبه به و بدل خرقه سالوس است.

به مهلتی که سپهرت دهد ز راه مرو نورا که گفت که این زال ترک دستان کرد

که سپهر مشبه و زال مشبه به و بدل آن است.

عاقلان نقطه پرگار وجودند ولسی عشق داند که در این دایره سرگردانند

که وجود مشبه و دایره مشبه به و بدل آن است.

پیر میخانه سحر جام جهان بینم داد و اندر آن آینه از حسن تو کرد آگام ۲۴۸

که جام جهان بین مشبه و آینه مشبه به و بدل آن است.

دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست کاندرا آن آینه صد گونه تماشامی کرد

که قدح باده مشبه و آینه مشبه به و بدل آنست.

ز سر و قد دلجویش مکن محروم چشمم را بدین سر چشمه اش بنشان که خوش آب روان دارد ۸۲

که چشم مشبه و سر چشمه مشبه به و بدل آنست.

خیال زلف تو گفتا که جان وسیله مساز کترین شکار فراوان به دام ما افتد ۷۸

که جان مشبه و شکار مشبه به و بدل آنست.

به خلد دعوت ای زاهد مفرما که این سبب زرخزان بوستان به ۴۱۹

که خلد مشبه و بوستان بدل و مشبه به آن است.

قد خمیده ما سهلت نماید اما بر چشم دشمنان تیر از این کمان توان زد ۱۵

که قد خمیده مشبه و کمان بدل و مشبه به آن است.

وصل خورشید به شب پره اعمی نرسد که در آن آینه صاحب نظران حیرانند ۱۳۱

که خورشید مشبه و آینه بدل و مشبه به آن است.

۵۱ ما را ز منع عقل مترسان و می بیار کان شحنه در ولایت ماهیج کاره نیست
که عقل مشبه و شحنه مشبه به و بدل آن است.

۴۲ دل دادمش به مژده و خجالت همی برم زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست
که دل مشبه و نقد بدل و مشبه به آن است.

۳۴ صوفی از پرتو می راز نهانی دانست گوهر هر کس ازین لعل توانی دانست
که می مشبه و لعل بدل و مشبه به آن است.

۳۲۲ با چشم و ابروی توجه تدبیر دل کنم وه زین کمان که بر من بیماری کشی
که ابرو مشبه و کمان بدل و مشبه به آن است.

۳۱۲ نصیحت گوش کن کاین در بسی به از آن گوهر که در گنجینه داری
که نصیحت مشبه و در بدل و مشبه به آن است.

۲ هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی کاین کیمیای هستی قارون کندگدارا
که عیش و مستی مشبه و کیمیای هستی بدل و مشبه به آن دو است.

۲۵ علاج ضعف دل ما به لب حوالت کن که این مفرح یا قوت در خزانه توست
که لب مشبه و مفرح بدل و مشبه به آن است.

۱۸۶ ای آنکه ره به مشرب مقصود برده ای زین بحر قطره ای به من خاکسار بخش
که مقصود مشبه و بحر بدل و مشبه به آن است.

۲۰۱ چند بناز پرورم مهر بتان سنگدل یاد پدر نمی کنند این پسران ناخلف
که بتان سنگدل مشبه و پسران ناخلف بدل و مشبه به آن است.

۲۰۱ صوفی شهر بین که چون لقمه شبیه می خورد پارد مش دراز باد آن حیوان خوش علف
که «صوفی شهر» مشبه و «حیوان خوش علف» بدل و مشبه به آن است.

۱۹ جان فدای دهنش باد که در باغ نظر چمن آرای جهان خوشتر از این غنچه نیست

که دهن مشبه و غنچه بدل و مشبه آن است.

جلوه گاه رخ اودیده من تنها نیست ماه و خورشید همین آیینه می گردانند ۱۳۱

که رخ مشبه و آیینه مشبه به و بدل آن است.

سلطان من خدارا زلفت شکست مارا تاکی کند سیاهی چندین دراز دستی ۳۰۲

که زلف مشبه و سیاه (به معنی زنگی) مشبه به و بدل آن است.

چارده ساله بتی چابک و شیرین دارم که به جان حلقه به گوش است مه چاردهش

از پی آن گل نورسته دل ما یارب خود کجا شد که ندیدیم درین چند گمش ۱۹۶

«چارده ساله بت» مشبه و «گل نورسته» بدل و مشبه به آنست.

دل کز طواف کعبه کویت و قوف یافت از شوق آن حریم ندارد سر حجاز ۱۷۷

که کعبه کوی مشبه و حریم مشبه به و بدل آن است.

چشم جادوی تو خود عین سواد سحر است لیکن این هست که این نسخه سقیم افتاده است ۲۶

که چشم جادو مشبه و نسخه مشبه به و بدل آن است.

شرمان باد ز پشمینه آلوده خویش گر بدین فضل و هنر نام کرامات بریم ۲۵۷

که پشمینه آلوده مشبه و فضل و هنر مشبه به و بدل آن است.

اینگونه بدلها چنانکه دیدیم در حافظ بیشتر باین و آن آمده است، اما در

اشعار حافظ و دیگران گاهی با «ای» دیده می شود مانند:

تو خود ای گوهر یکدانه کجائی آخر کز غمت دیده مردم همه دریا باشد (حافظ ص ۱۰۷)

ای دیو سپید پای در بند ای گنبد گیتی ای دماوند (بهار)

گاهی نیز مبدل منه ضمیر است مانند :

تو درخت خوب منظر همه میوه ای ولیکن چه کنم زدست کوتاه که نمی رسد به صیبت

(دیوان سعدی، چاپ معرفت، ص ۵۲۸)

سعدی تو مرغ زبر کی خوبت به دام آورده ام مشکل به دست آرد کسی مانند تو شهباز را ۵۲۲

گاهی در شعر حافظ و دیگران بدل‌های تشبیهی منطبق با هیچیک از مواردی که گفتیم نیست، مانند تشبیه ابرو به محراب و دل به آهوی وحشی و لب به آب زندگانی و زلف به زنگی سیاه و چشم به مست در این ابیات:

حافظ ارمیل به ابروی تو دارد شاید جای در گوشه محراب کنند اهل کلام ۲۱۱
چه خوش صید دلم کردی بنام چشم مست را که کس آهوی وحشی را ازین خوشتر نمی‌گیرد ۱۰۲
لبش می‌بوسم و در می‌کشم می به آب زندگانی برده‌ام پی ۲۹۹
خزینه دل حافظ به زلف و خال مده که کارهای چنین حدهر سیاهی نیست ۵۴
به دل گفتم ز چشمانش پرهیز که هشیاران نیامیزند با مست
(سعدی، ص ۵۳۱، چاپ معرفت)

شاید کثرت اینگونه تشبیهات یکی از ویژگیهای تشبیه در شعر حافظ باشد، ولی باید در این زمینه مقایسه و تحقیق بیشتری کرد.

سبب قوت و تأثیر اینگونه تشبیهات نیز این است که از شدت شباهت مشبه به عین مشبه فرض شده و تشبیه به استعاره نزدیک گردیده است و به اصطلاح تناسی تشبیه روی داده است. تناسی یعنی خود را به فراموشی زدن «۱». در کتابهای بیان آمده است که در استعاره دعوی اتحاد بین مشبه و مشبه به و فراموش شدن تشبیه در کار است. اما این امر (تناسی و فراموش شدن تشبیه) که در مطلق خاص استعاره دانسته شده است می‌تواند درباره تشبیهات دیگر هم تعمیم یابد. از آن جمله است در مواردی که در این رساله می‌بینیم.

۶- مشبه مسند الیه و مشبه به پردازه (مکمل فعل ناقص) است، مانند تشبیه دل

به سراپرده محبت و زلف به عمر و عاقلان به نقطه پرگار وجود در این ابیات:

۱- مطول، چاپ سنگی، ص ۳۰۰، سال ۱۳۰۱ هجری قمری.

دل سراپردهٔ محبت اوست دیده آئینه‌دار طلعت اوست
 زلف تو مرا عمر دراز است ولی نیست در دست سرموئی از آن عمر درازم ۲۲۹
 عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی عشق داند که در این دایره سرگردانند

۷- ساختمان تشبیهی مفرد به مفرد دیگر- وقتی مشبه و مشبه‌به هر دو در کلام باشند تشبیه صورتهای دیگری هم دارد «۱۱». اما آنچه که بیشتر در شعر حافظ جالب توجه است همانهایی است که ذکر شد. ساختمان بعضی از تشبیهات مفرد به مفرد را نمی‌توان در تحت قاعده‌ای در آورد و اینگونه تشبیهات کم نیز نیستند و بعضی از آنها بسیار لطیف و زیبا هستند، مخصوصاً آنهایی که غیر مستقیم اند و توأم با آرایشهای دیگر ادبی به کار رفته‌اند. در برخی از اینگونه تشبیهات نهایت استادی را به کار برده است و یکی از روشهای حافظ برای بدیع کردن تشبیهات مکرر گذشتگان همین شیوه است و اینگونه تشبیهات را نیز باید از ویژگیهای سبکی شعر حافظ شمرد. مثال برای اینگونه تشبیهات:

تشبیه عارض به گل و قامت به سرو:

در چمن باد بهاری ز کنار گل و سرو به هواداری آن عارض و قامت برخاست ۱۷
 با تشبیه لب به آب و آتش:

آب و آتش به هم آمیخته‌ای از لب لعل چشم بد دور که بس شعبده باز آمده‌ای ۲۹۲
 با تشبیه ماه نو به نعل سمنند محبوب و تشبیه قد معشوق به صنوبر:

در نعل سمنند او عکس مه نو پیدا و ز قد بلند او بالای صنوبر پست
 با تشبیه رخ به گل و قد به سرو:

رخ بر افروز که فارغ کنی از برگ گلم قد بر افراز که از سرو کنی آزادم ۲۱۵
 تشبیه گذر عمر به آب روان:

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس ۱۱۲
یا تشبیه لطیف و غیر مستقیم «می چون ارغوان» به «خون شقایق» که از شاهکارهای
تشبیه سازی حافظ است :

بر برگ گل به خون شقایق نوشته اند کانکس که پخته شد می چون ارغوان گرفت ۶۰
یا تشبیه ترجیحی معشوق به سرو جویبار که غیر مستقیم صورت گرفته است :

به سرکشی خود ای سرو جویبار مناز که گریب دورسی از شرم سرفرود آری ۳۱۱
یا تشبیه ابروان دوتا به قوس مشتری:

به آهوان نظر شیر آفتاب بگیر به ابروان دوتا قوس مشتری بشکن
یا تشبیه رکاب به ماه نو:

یاد باد آن که نگارم چو کمر بر بستی در رکابش مه نو پیک جهان پیما بود
یا تشبیه مردم دیده به خال مشکین:

مردم دیده ز لطف رخ او در رخ او عکس خود دید گمان برد که مشکین خالی است ۴۷
یا تشبیه سرو به معشوق آینده حافظ:

درین باغ از خدا خواهد دگر پیرانه سر حافظ نشیند بر لب جوئی و سروی در کنار آرد ۷۸
یا تشبیه اعرافی معشوق بلند بالا به سرو:

به روز واقعه تابوت ما ز سرو کنید که می رویم به داغ بلند بالائی ۳۵۰
یا تشبیه فکر باطل معشوق به باد:

دیشب گله از زلفش با باد همی کردم علوم گفتا غلطی بگذر زین فکرت سودائی ۳۵۲
یا تشبیه غیر مستقیم و لطیف دل به دیوانه زنجیر برپا و یاب به باد زنجیر برپا:

صد باد صبا اینجا با سلسله می رقصند این است حریف ای دل تاباد نپیمائی ۳۵۲
یا تشبیه عاشق به عیار:

زان طره پر پیچ و خم سهل است اگر بینم ستم

از بند و زنجیرش چه غم هر کس که عیاری کند ۱۲۹

یا تشبیه زلف به بنفشه و زنگی سیاه :

زبنفشه تاب دارم که ز زلف او زند دم توسیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد ۷۹

یا تشبیه زلف به غالیه و رخ به گل :

به بوی زلف و رخت می روند و می آیند صبا به غالیه سائی و گل به جلوه گری ۳۱۶

یا تشبیه لاله به قدح و دل خونین به می و همچنین تشبیه دل داغدار به لاله :

چون لاله می مبین و قدح در میان کار این داغ بین که بردل خونین نهاده ایم ۲۵۱

یا تشبیه رخ یار به آینه و آه عاشق به دود :

نا چه کند بارخ تو دود دل من آینه دانی که تاب آه ندارد ۸۷

یا تشبیه عرق معشوق به گلاب :

گل بر رخ رنگین تو تا لطف عرق دید در آتش شوق از غم دل غرق گلاب است ۲۲

یا تشبیه ابرو به محراب :

ابروی یار در نظرو خرقه سوخته جامی به یاد گوشه محراب می زدم ۲۱۸

یا تشبیه روی معشوق به مهتاب :

روی نگار در نظرم جلوه می نمود وز دور بوسه بر رخ مهتاب می زدم ۲۱۸

یا تشبیه لب به آب زندگانی :

لبش می بوسم و در می کشم می به آب زندگانی برده ام پی ۲۹۹

یا تشبیه شراب به دارو :

چون نقش غم زدور ببینی شراب خواه تشخیص کرده ایم و مداوا مقرر است ۲۸

یا تشبیه رخ معشوق به آتش :

در آتش ارخیال رخش دست می دهد ساقی بیا که نیست زدوزخ شکایتی ۳۰۴

سبب ذکر همه این تشبیهات این بود که هر يك ساختمانى خاص دارد و هیچك

به دیگری شبیه نیست و هیچكدام را نمی توان در تحت قاعده ای آورد.

ب - تشبیه جمله و گروه به یکدیگر در شعر حافظ :

مشبه و مشبه به یا کلمه است و یا گروه و یا جمله. مشبه و مشبه به از لحاظ دستوری معمولاً از يك جنس اند، یعنی اگر یکی اسم باشد دیگری نیز معمولاً اسم و اگر یکی فعل باشد آن دیگری نیز فعل خواهد بود.

تشبیهی که کلمه یا اسم و یا فعل است و گروهی نیز که تشبیه می شود چنین است. کلمه یا گروهی که صفت یا صوت یا قید باشد و به چیزی تشبیه شود در فارسی به نظر نگارنده نرسیده است.

چنانکه دیدیم همه اقسام اینگونه تشبیهات در حافظ هست. آنچه از لحاظ سبک درخور اهمیت می باشد این است که تشبیهات بدیع حافظ بیشتر در میان گروهها و جمله های تشبیهی است نه در میان کلمات تشبیه شده، زیرا تشبیهات دسته اخیر بیشتر تکراری و تقلیدی است. اینک چند تشبیه جمله به جمله زیبا در شعر حافظ :

در سینه دلش ز نازکی بتوان دید مانده سنگ خاره در آب زلال ۳۸۱
می نماید عکس می در رنگ روی مهوشت همچو برگ ارغوان بر صفحه نسرين غریب ۱۲
زلف مشکین تو در گلشن فردوس عذار چیست طاووس که در باغ نعیم افتاده است ۲۶
چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت شیوه جنات تجری تحتها الانهار داشت ۵۴
گاهی کلمه به گروه تشبیه می شود «۱» و این هم مثالی از تشبیه کلمه «دل و دیده»
به گروه «سراپرده محبت او» و «آینه دار طلعت او»:

۱- اصطلاحات تشبیه مفرد و مرکب و مقید که در کتابهای معانی و بیان دیده می شود به نظر نگارنده نارسا است و بنابراین بهتر است، تشبیه از نظر یکی از دو طرف اصلی آن به کلمه و گروه و جمله تقسیم کنیم و بعضی از گروههای تشبیهی منتطبقتند با تشبیه مرکب و بعضی دیگر از گروههای تشبیهی معادلند با تشبیه مقید. (به صفحه ۲۱ کتاب نقد شعر فارسی (تشبیه و استعاره در زبان فارسی) نگاه کنید.

دل سراپرده محبت اوست دیده آئینه‌دار طلعت اوست
مثال تشبیهات کلمه به کلمه مانند لب لعل، گلستان جهان و سایر اضافه‌های
تشبیهی است که نمونه آنها را دیدیم .

استعاره در شعر حافظ

استعاره در شعر حافظ به شکل درخشان و الماس‌واری به کار رفته است، خواه
استعاره‌های مکنیه و خواه استعاره‌های حقیقه، و این هر دو از عوامل زیبایی و درخشندگی
شعرخواجه به‌شمار می‌روند.

استعاره حقیقه در شعرخواجه :

استعاره‌های حقیقی شعر حافظ را میتوان بر دو دسته تقسیم کرد: یکی آنهایی که
از قدیم به وسیله شاعران دیگر به کار رفته‌اند، مانند: یاقوت لعل، سروروان، نرگس
و نرگس مست که بعضی از اینها مانند نرگس و لعل بر اثر تکرار جنبه زیبایی خود را از
دست داده و بیشتر جنبه لغوی پیدا کرده‌اند.

دیگر آنهایی که کاملاً تازه نیستند و قبلاً هم در شعر دیگران به شکلی به کار رفته‌اند،
اما حافظ با آوردن صفتی برای آنها و بر اثر تصرفی در آنها نازگی و جلوه خاصی به آنها
بخشیده است، مانند: سرو صنوبر خرام «۹»، شمشاد خوش خرام «۲۹۴»، شمشاد خانه
پرور «۲۸»، سرو سیم اندام «۷»، شکرین پسته خاموش «۷۲»، نرگس پر خواب
مست «۲۷۲»، شمع سعادت پرتو «۵۵»، ماه مهر پرور «۱۴۹». اینگونه استعاره‌ها از
اقسام استعاره مقید است .

چنانکه دیدیم یکی از نوآوریهای حافظ در شعر و تشبیهات خود به کار بردن
همین استعارات است. ضمناً باید یادآوری کرد که استعاره حقیقی تشبیه خلاصه شده‌ای
است و این کار هم بیشتر مخصوص تشبیهات مکرر است و گرنه اجزاء اصلی تشبیه بدیع

را نمیتوان حذف کرد، زیرا بر اثر حذف مشبه یا شبهه به یا اجزاء دیگر تشبیه سخن مبهم و نامفهوم میشود.

اینک ما بعضی از استعارات حافظ را به ترتیب موضوع در اینجا می نویسیم تا تمیید و ابداع او در این زمینه روشن شود:

برای دهان: پسته «۵۹»، شکرین پسته خاموش «۷۲»، پسته خندان «۲۰۵»،
غنچه «۳۵۳»، شکر «۵۳، ۴۴».

برای لب: عقیق «۳۲۰»، لعل می پرست «۳۰۱»، لعل «۱۳۹».

برای چشم: نرگس «۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰»،
نرگس فتان «۱۸۴، ۵۳»، نرگس جادو «۹۵»، نرگس مست «۵۲»، نرگس مستانه
«۱۲۱، ۱۸۷، ۱۹»، نرگس پر خواب مست «۲۷۲»، نرگس جماش «۵۳، ۹۰»، نرگس
مخمور «۳۰۱»، بادام «۴۴».

برای معشوق و دوست: شاخ نرگس «۱۳۳»، شکر فروش «۴»، شکر «۳۱۸»،
یوسف مصری «۳۰۷»، دانه در «۱۹۶»، شهاب ثاقب «۶»، نگار «۱۲۵»، صنم «۳۰۲»،
جان «۳۱۳»، ترک لشکری «۹۹»، ترک «۳»، ترک پریچهر «۵۷»، قبله «۵۷»، آفتاب
خوبان «۶۶»، چشم و چراغ «۳۱۴»، شمع سعادت پرتو «۵۵»، شمع چگل «۲۲۳، ۳۴۴»،
«۱۳۷»، ماه «۴۷، ۳۰۷»، ماه خرگهی «۱۰۰»، ماه مهر پرور من «۱۴۹»، مه عاشق کش
«۱۵»، ماه کنعانی «۸»، گلبن جوان «۲۱۹»، گل «۳۲۷، ۳۱۱»، نوگل خندان «۱۹۰»،
گل نورسته «۱۹۶»، تازه گل «۳۲۲»، سرو «۱۲۹، ۲۹۰»، سرو ناز «۲۰۳»، سرو سبزی
«۵۳»، سرو روان «۵۲»، سرو بلند «۴۹، ۱۲۳»، سرو سیم اندام «۷»، سرو گل اندام «۳۳»،
آهوی مشکین «۷۵»، غزال رعنا «۴»، آهوی سیه چشم «۲۹۵»، گوهر یکدانه «۱۰۷».

برای عاشق و شاعر: طوطی شکرخا «۴»، صید «۱۸۵»، شکار «۱۹۶».

برای اشک: لعل «۱۳۱»، گلاب «۲۷۲»، آب روان «۸۵»، درو گهر «۱۲۷»،

گهر «۶۴»، رود خون «۱۲۲»، سیل «۲۱»، جوی «۶۳، ۳۵۳».

برای قد: شمشاد خرامان «۴۵۲»، شمشاد خوش خرام «۲۹۴».

برای زلف: دام «۳۱۲»، عنبرسارا «۸»، چوگان «۸»، سنبل «۲۹۶، ۸۴».

فترک «۸۲»، سنبل مشکین «۲۷۲».

برای چهره: طلعت «۳۸»، ارغوان «۳۱۰»، ماه، خورشید، گل، گلبرگ «۲۷۲».

برای آسمان: سقف بلند ساده بسیار نقش «۵۰»، سقف سبز «۱۴۰»، طاق مینا

«۱۴۰»، فیروزه ایوان «۳۱۷»، طارم فیروزه «۱۹، ۹»، گنبد مینا «۲۳۹، ۹۶»، دایره

مینائی «۹۵»، دایره مینا «۳۵۲»، گنبد دوار «۱۲۱».

برای جهان: تخت روان «۲۳۹»، مرحله «۵۲۰»، رهگذار «۳۲»، دامگه «۲۷»،

دامگه حادثه، کارخانه «۴۱»، دیر کهن «۳۱»، دیر دیرینه «۲۵۷».

برای خورشید: خسرو خاور «۲۹۶، ۱۰۴»، شمع خاور «۱۹۸»، ترک فلک «۸۹»،

آینه «۱۹۸»، گوی فلک «۱۸۴».

برای شراب: دختر رز «۳۲۳، ۱۵، ۴۵، ۹۵، ۹۰، ۲۰۴، ۳۶۷، ۳۶۶»، دختر گلچهر رز

«۱۷۸»، آفتاب «۱۷۸».

از غزلی که حافظ در ثناء فرزند خود گفته طوطی و بلبل را برای خود و گل و

شکر را برای فرزندش استعاره گرفته است:

بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد باد غیرت به صدش خار پریشان دل کرد ۹۱

طوطی رابه خیال شکری دل خوش بود ناگهش سیل فنا نقش امل باطل کرد ۹۱

استعاره با این و آن:

یکی از انواع استعارات زیبای حافظ آنهایی است که با «این» و «آن» می آیند

و به استعاره جنبه تأکیدی و عینیت می دهند:

چيست اين سقف بلند ساده بسيار نقش
 پنج روزی که در این مرحله مهلت داری
 به چشم عقل در این رهگذار پر آشوب
 بیا که رونق این کارخانه کم نشود
 همچون حباب دیده به روی قدح گشای
 یارب این شمع دل افروز ز کاشانه کیست
 زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست ۵۰
 خوش بیاسای زمانی که زمان اینهمه نیست ۵۲
 جهان و کار جهان بی ثبات و بی محل است ۳۲
 به زهد همچو توئی یا به فسق همچو منی
 وین خانه را قیاس اساس از حباب کن ۲۷۲
 جان ماسوخت بپرسید که جانانه کیست ۴۷

در این بازار اگر سود است با درویش خرسند است

خدایا منعم گردان به درویشی و خرسندی ۳۰۷
 دل به امید صدائی که مگردرتو رسد
 ناله ها کرد در این کوه که فرهاد نکرد ۹۸
 گفتم این جام جهان بین بتو کی داد حکیم
 گفت آن روز که این گنبد مینا میکرد ۹۶

چنانکه دیدیم «این» و «آن» در تشبیهاتی که «مشبه به» بدل از «مشبه» است نیز
 در شعر حافظ فراوان به کار رفته است و اینگونه تشبیهات که مشبه آنها مذکور است
 نیز مؤکدند و ممکن است در ابتدای امر با استعاره اشتباه شوند، مانند:

گلعداری ز گلستان جهان ما را بس زین چمن سایه آن سروروان ما را بس

استعاره حقیقی اگر اسم یا گروه اسمی باشد در کتابهای مشهور بیان «استعاره
 اصلی» نامیده شده مانند لعل و نرگس و بیشتر آنهایی که پیش از این دیدیم، ولی اگر
 صفت و فعل و یا فعل و متعلقات آن و یا کلمه‌ای غیر از اسم باشد «استعاره تبعی» گفته
 میشود.

البته اینگونه استعاره‌ها کمتر از نوع نخستین است. مثال برای استعاره‌ای که

فعل است:

تا چند همچو شمع زبان آوری کنی پروانه مراد رسید ای محب خموش ۱۹۳
 گل بخرید که از راست نرنجیم ولی هیچ عاشق سخن سخت به معشوق نگفت ۵۶

ز شرم آنکه به روی تو نسبتش کردم
 چنگ در غلغله آید که کجا شد منکر
 سمن به دست صباخاک در دهان انداخت ۱۳
 جام در قهقهه آید که کجا شد مناع ۱۹۸
 به دست مردم چشم از رخ تو گل چیدن ۲۷۱
 زلف جانان از برای صید دل گسترده دام

مثال برای وقتی که استعاره حقیقیه صفت است و در نتیجه موصوف استعاره

مکنیه است :

چنگ خمیده قامت میخواندت به عشرت
 من که باشم در آن حرم که صبا
 بشنو که پند پیران هیجت زیان ندارد
 پرده دار حریم حرمت اوست ۴۰
 با هواداران رهرو حيله هندو بین ۲۷۸
 دل گشاده دار چون جام شراب
 سرگرفته چند چون خم دنی ۳۳۹
 اشک غماز من ارسرخ برآمد چه عجب

خجل از کرده خود پرده دری نیست که نیست ۵۱

از این قبیل است صفت‌های «بیمار» و «مست» برای چشم و «کاسه گردان» برای لاله و «سرکش» برای سرو و «عطر گردان» برای نسیم و «بیمار» و «سرگشته» و «دیوانه» برای دل :

هر که چون لاله کاسه گردان شد
 پیش رفتار تو پا برنگرفت از خجلت
 زین جفا رخ به خون بشوید باز ۱۷۸
 سرو سرکش که به ناز از قد و قامت برخاست ۱۷
 نسیم عطر گردان را شکر در مجمر اندازیم ۲۵۸
 شراب ارغوانی را گلاب اندر قدح ریزیم

در بسیاری از موارد صفتی که به صورت استعاره یا مجاز به کار میرود به موصوف خود رنگ تشبیهی میدهد و فعلی که استعاره میشود نیز به مسندالیه یا یکی از متعلقات خود چنین رنگی می‌بخشد و آنها را بدل به استعاره مکنیه می‌کند. مثلاً «بخندید» بمعنی شکفت در شعر حافظ چنین حالتی دارد و «گل» را استعاره مکنیه می‌سازد و او را

به انسانی تشبیه می‌کند که می‌خندد. بنابراین استعاره مکنیه معمولاً با استعاره حقیقی همراه است و ناچار در آن زیبایی و تأثیر بیشتر دیده می‌شود و یکی از ویژگی‌های سبکی و نوآوری‌های حافظ آوردن استعاره‌های مکنیه توأم با استعاره‌های حقیقی یا وصفی است. مثال برای اینگونه ابداعات و اعجازهای خواجه را پس از این در مبحث استعاره مکنیه خواهیم آورد.

استعاره مکنیه در شعر حافظ :

از نظر ساختمانی و دستوری آنچه استعاره مکنیه می‌شود اسم یا گروه اسمی‌ای است که در جمله مثل سایر اسمها به کار می‌رود، یعنی فاعل، مضاف‌الیه، مفعول و متمم می‌شود. جمله و صفت و فعل و کلمات دیگری که استعاره مکنیه شوند در زبان فارسی به نظر نگارنده نرسیده است.

استعاره مکنیه چنانکه گفتیم گاهی گروه اسمی است (مضاف و مضاف‌الیه و

صفت و موصوف و غیره) مانند جام می و مژگان سیه و گوی فلک و غیره:

خنده جام می و زلف گره گیرنگار ای بسا توبه که چون توبه حافظ بشکست ۲۰
گفتم از گوی فلک صورت حالی پرسم گفت آن می کشم اندر خم چو گان که مپرس ۱۸۴
به مژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم بیا که چشم بیمارت هزاران درد بر چینم ۲۳۳

ولی غالباً استعاره مکنیه اسم مفرد است، مانند «دل» و «شب» در این دوبیت:

تا دل هرزه گرد من رفت به چین زلف او زین سفر در از خود عزم وطن نمی‌کند ۱۳۰
بدان مثل که شب آستن است روز از تو ستاره می‌شمرم تا که شب چه زاید باز ۱۷۷

قرائن استعاره مکنیه :

استعاره در کلام قرینه می‌خواهد. قرینه‌های استعاره مکنیه را میتوان لوازم

آن نامید. قرائن و لوازم استعاره مکنیه از لحاظ دستوری اینهاست:

۱- اسم:

اسمی که قرینه استعاره مکنیه میشود خود این حالات را دارد:

الف- مضاف به اسمی می شود که استعاره شده است و مضاف در این موارد خود استعاره حقیقی است، مانند: «دست روزگار» و «پنجه مرگ» و «مشام دل» و «مذاق جان» و «خون شقایق» در این ابیات حافظ:

هم گلستان خیالم ز تو پر نقش و نگار هم مشام دلم از زلف سمنسای تو خوش ۱۹۴
چو لعل شکرینت بوسه بخشد مذاق جان من زو پرشکر باد ۷۲
بر برگ گل به خون شقایق نوشته اند کانکس که پخته شد می چون ارغوان گرفت ۶۰
و از این قبیل است: حساب خرد (۶۵)، آبروی فقر (۲۹)، کبید نفس (۳۹)،
منع عقل (۵۱)، قلم صنع (۷۲)، زبان کلک (۱۸۱)، قول رباب (۱۸۱)، سخن عشق
(۱۲۱)، علم عشق (۲۵۷)، لب خندان قدح (۳۱۲)، خنده جام می (۲۰)، خنده جام
(۲۰۰)، تیغ غم (۲۰۸)، تیغ اجل (۳۸)، جیب افق (۱۹۸)، رخ گیتی (۱۹۸)، ناف
هفته (۳۶۹)، مشام دن (۱۹۴ و ۴۲)، مشام جان (۱۶۴)، رگ جان (۲۳۵)، چهره جان
(۲۳۵)، آستین جان (۳۴۲)، جامه جان (۹۳)، دامن آخر زمان (۶۰)، خون صراحی
(۳۶۰)، خون پیاله (۳۳۹)، تاج تکبر خورشید (۳۵).

اینها مضافهائی بود که مضاف الیه آنها به انسان تشبیه شده بود و استعاره

مکنیه در این موارد منطبق است با Personnification در نقد شعر فرنگی و بنا بر این استعاره مکنیه بیشتر جان بخشیدن به امور بیجان است. اما همیشه چنین نیست و گاهی هم مضاف الیه یا هراسم دیگری که استعاره مکنیه می شود به امور بیجان یا حیوانات تشبیه می گردد مانند:

راه مقصود (۶۵) که مقصود به شهر تشبیه شده است و جرعه لب (۲۴۹) که لب به شراب تشبیه گردیده است و همچنین است بادبان فراق (۲۰۲)، آستانه عشق (۴۳)، آستان مراد (۲۲۷)، راه عشق، منقار بلاغت (۲۳)، نورباده (۹)، حریم عشق (۱۹۴)، سوز شوق (۲۰۲)، ذیل کرم (۱۹۳)، نقش امل (۹۱)، پرتو حسن (۱۰۳)، قحط وفا (۳۷).

ب- اسم گاهی متمم بامفعول فعل است، مانند دل خونین و لب خندان:

بادل خونین لب خندان بیاور همچو جام

نی گرت زخمی رسد آئی چو چنگ اندر خروش ۱۹۴

ج- اضافه استعاری گاهی رائی است یعنی مضاف الیه پیش از مضاف می آید و

بین آن دو «را» فاصله می شود و به اصطلاح دستور نویسان فك اضافه صورت میگیرد،

مانند «عشق را کرانه» به معنی «کرانه عشق» و «فلك را سقف» به معنی «سقف فلك»:

تو خفته ای و نشد عشق را کرانه پدید تبارك الله از این ره که نیست پایانش ۱۸۹

بیا تا گل برافشانیم و می درساغرانند ازیم فلك را سقف بشکافیم و طرحی نودراند ازیم

۲- فعل یا فعل و متعلقات آن :

استعاره های مکنیه ای که قرینه های آن فعل یا فعل و متعلقات آن باشد، زیباترین

اینگونه استعارات است و در ادبیات ما جایی خاص و پایگاهی والا دارد. از این رویکی

از دلکش ترین اقسام استعاره در شعر حافظ همین قسم است که معمولاً در آن استعاره مکنیه

و حقیقیه با هم توأمند و اینگونه استعاره ها به سخن و شعرخواجه زیبایی خیره کننده ای

بخشیده است. از این قبیلند :

مراد دل ز تماشای باغ عالم چیست به دست مردم چشم از رخ تو گل چیدن ۲۷۱

که «مردم چشم» استعاره مکنیه و «از رخ تو گل چیدن» قرینه آن است که از فعل و

متعلقات آن تشکیل شده است. اینک مثالهای دیگر برای اینگونه استعاره‌های مکنیه در شعر حافظ :

- غمزه ساقی به یغمای خرد آهخته تیغ زلف جانان از برای صید دل گسترده دام ۲۱۰
چنگ در غلغله آید که کجا شد منکر جام در قهقهه آید که کجا شد مناع ۱۹۸
وانگهم در داد جامی کز فروغش برفلك زهره در رقص آمد و بر بطزان می گفت نوش ۱۹۶
گشاده نرگس رعنا ز حسرت آب ز چشم نهاده لاله ز سودابه جان و دل صد داغ ۲۰۰
زبان کشیده چوتیغی به سرزنش سوسن دهان گشاده شقایق چو مردم ایفاغ ۲۰۰
تا چند همچو شمع زبان آوری کنی پروانه مراد رسید ای محب خموش ۱۹۳
ز شرم آن که به روی تونسبتش کردم سمن به دست صباخاک در دهان انداخت ۱۳
عقل می خواست کزین شعله چراغ افروزد برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد ۱۰۳
و گز کمین بگشاید غمی ز گوشه دل حریم در گه پیرمغان پناهت بس ۱۸۲
ز چشم شوخ تو جان کی توان برد که دایم با کمان اندر کمینست ۳۹
یارب چه غمزه کرد صراحی که خون خم با نعره های قلقلش اندر گلو بیست ۲۲
به صدق کوش که خورشید ز اید از نفست که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست ۲۱
سلطان من خدا را زلفت شکست ما را تا کی کند سیاهی چندین دراز دستی ۳۰۲
مگر نسیم خطت صبح در چمن بگذشت که گل به بوی تو برتن چو صبح جامه درید ۱۶۱
از آن ساعت که جام می به دست او مشرف شد

- زمانه ساغر شادی به یاد می گساران زد ۱۰۵
یاد باد آنکه چو یاقوت قدح خنده زدی در میان من ولعل تو حکایتها بود ۱۳۹

۳- صفت :

گاهی قرینه استعاره مکنیه صفت است و این نوع استعاره در حافظ فراوان

است و از ابتکارات و افسونگریهای خواجه یکی آوردن صفاتی زیبا و سحرآمیز و بدیع برای اشیاء بیجان است که به آنها جان می‌دهد. اینگونه استعارات گاهی بسیار بدیع به نظر میرسند و کمتر رنگ تکرار و ابتذال به خود میگیرند و رنگ استعاری و مجازی آنها بیشتر آشکار است، مانند: نسیم عطرگردان (۲۵۸)، پرده‌دار صبا (۴۰)، اشک غماز (۵۱)، لاله خونین کفن (۲۶۷)، سروسرکش (۱۷)، اخترشب دزد (۲۸۱)، اشک حرم‌نشین (۳۲۱)، چشم غم‌پرست (۱۹۸)، زلف دل‌دزد (۲۷۸)، چشم پرعتاب (۲۰۸)، غمزه خنجرگذار (۶۳)، چنگ خمیده قامت (۸۶)، دل هرزه‌گرد (۱۳۰)، ماه حلقه‌بگوش (۱۹۶)، غنچه تنگدل (۲۵۳)، شب‌آبستن (۱۱۷)، بادسرگردان (۶۶)، لانه کاسه‌گردان (۱۷۸)، جام دل‌گشاده (۳۳۹)، مژگان رخنه‌گر (۲۴۳).

ولی گاهی نیز صفاتی که شاعر به عنوان قرینه استعاره آورده است تازگی ندارد و از قدیم در شعر به کار رفته است و رنگ مجازی و استعاری آنها دیرتر آشکار می‌گردد. معین این صفات نیز استعاره مکنیه به وجود آورده‌اند، مانند:

باد غالیه سا (۴۱)، دل ویران (۳۰۱)، چشم مست (۳۲۱ و ۱۸۱ و ۳۹)،
 دل بیمار (۱۱۳ و ۲۴۳)، دل سرگشته (۲۵۲)، نفس طامع (۳۵۱)، بخت خفته (۱۲۷)،
 بخت جوان (۱۹)، نفس نافرجام (۷)، دل مجروح (۷۱).

در حقیقت صفت و فعل را در این موارد می‌توان به هم تأویل کرد، بخصوص صفاتی که به واسطه فعل ناقص قرینه استعاره میشوند.

۴- صوت ندا :

صوتها یا پسوندهای ندا چون در مورد خطاب به انسان به کار می‌روند اگر با غیر جانداران و حیوانات بیابند آن را در حکم انسانی قرار میدهند که طرف خطاب و گفتگو است. بنابراین به آن اسم غیر جاندار جان می‌بخشد و آن را استعاره مکنیه

می‌کند. از اینگونه استعارات که حافظ اشیاء بیجان را مخاطب قرار داده و با آنها به راز و نیاز پرداخته فراوان است که برای نمونه دو بیت می‌آوریم:

جدا شد یار شیرینت کنون تنها نشین ای شمع

که حکم آسمان این است اگر سازی و گرسوزی ۳۱۷

تو خود وصال دگر بودی ای نسیم وصال خطانگر که دل امید در وفای تو بست ۲۴

۵- اصولاً اگر سیاق سخن طوری باشد که بدون صوت ندا هم شیء

غیر ذی روحی طرف خطاب و گفتگو قرار گیرد باز استعارهٔ مکنیه به وجود می‌آید. زیرا

شاعر آن شیء را در حکم انسانی قرار می‌دهد که شایسته مخاطبت و راز و نیاز است، مانند

فعلیهائی که برگفتگو دلالت می‌کنند:

صبحدم مرغ چمن با گل نوحاسته گفت ناز کم کن که در این باغ بسی چون تو شکفت ۵۶

۶- گاهی استعارهٔ مکنیه دویا چند قرینه دارد از قبیل: مضاف و فعل،

ای و فعل، ای و صفت و غیره. در این صورت رسائی و تأثیر استعاره و تجسم موضوع

بیشتر میشود:

مثال برای اسم مضاف و فعل و متعلقات آن:

سوز دل بین که ز بس آتش اشکم دل شمع دوش بر من ز سر مهر چو پروانه بسوخت ۱۴

جای آن است که خون موج ز فد در دل لعل زین تغابن که خرف می‌شکند بازارش ۱۸۷

مثال برای «ای» و «فعل» و «متمم» به عنوان قرینه:

گفتم ای بخت بختت میدی و خورشید دمید گفت با این همه از سابقه نومید مشو ۲۸۱

ای صبا بندگی خواجه جلال الدین کن که جهان پر سمن و سوسن آزاده کنی ۳۴۱

شعر خونبار من ای باد بدان یار رسان که ز مژگان سیه بر برگ جان زد نیشم ۲۳۵

مثال برای ای و صفت:

بر آ ای صبح روشندل خدا را که بس تاریک می‌بینم شب هجر ۱۷۰

مثال برای ای و جمله:

دوش بساد از سرکویش به گلستان بگذشت

ای گل این چاک‌گریبان تویی چیزی نیست ۵۳

مثال برای فعل و صفت جانشین موصوف:

با صبا در چمن لاله سحر می‌گفتم که شهیدان که انداینهمه خونین کفنان ۲۶۷

مثال برای اضافه و صفت جانشین موصوف:

برو از خانه گردون بدر و نان مطلب کان سیه کاسه در آخربکشد مهمان را ۸

مثال برای اضافه و فعل:

کس چو حافظ نگشود از رخ اندیشه نقاب تا سر زلف سخن رابه قلم شاهانه زدند ۱۲۵

گیسوی چنگ بپرید به مرگ می ناب تاحریفان همه خون از مره‌ها بگشایند ۱۳۷

مثال برای اضافه و صفت و فعل و متعلقات آن:

از زبان سوسن آزاد آمد این بگوش کاندرا این دیر کهن کار سبکیاران خوش است

چنانکه پیش از این هم اشاره کردیم مشبه به در استعاره مکنیه اغلب انسان و

جاندار است. بنابراین اینگونه استعاره‌ها نوعی روح بخشیدن به اجزاء طبیعت و

جان دادن به غیر جانداران است که فرنگیها آن را Personification می‌گویند، مانند

اکثر مثالهایی که زدیم. چنانکه دیدیم در این موارد حافظ به کوه، به صحرا، به گل و

گیاه و حتی به اعضای بدن مانند زلف و چشم و ابرو و چهره و غیره جان می‌بخشد و

این امور همه با حافظ سخن می‌گویند و راز و نیاز می‌کنند. ولسی در استعاره مکنیه

گاهی مشبه برای غیر انسان هم می‌تواند باشد، مانند آنچه در مورد بعضی از اضافه‌های

استعاری دیدیم.

اینک مثال برای مواردی که استعاره مکنیه جنبه جان دادن به بیجانها را ندارد و

به صورت اضافه استعاری هم نیست:

تشبیه لب به جام یا چشمه:

سالها شد که منم بر در میخانه مقیم ۲۵۳

نامگر جرعه فشاند لب جانان بر من

یا تشبیه خرد به جنس خام:

تا می لعل آوردش خون به جوش ۱۹۲

این خرد خام به میخانه بر

یا تشبیه دل به ویرانه:

گنج عشق خود نهادی در دل ویران ما سایه دولت بر این کنج خراب انداختی ۳۰۱

چنانکه دیده می شود مشبه به در استعاره مکنیه غالباً صراحت و روشنی ندارد.

زیرا گاهی می تواند چند چیز باشد، مثلاً اگر ساختمان است می تواند خانه و قصر و اگر رستنی است ممکن است گیاه، گل، برگ و غیره باشد.

وجه شبه در شعر حافظ:

وجه شبه در بیشتر تشبیهات بسه ویژه تشبیهات مکرر و مبتذل ذکر نمیشود.

پیشینیان تشبیهی را که وجه شبه آن ذکر نشود مجمل نامیده اند، مانند اضافه های

تشبیهی و بسیاری دیگر از تشبیهات را که وجه شبهش در کلام باشد مفصل خوانده اند.

مثال برای تشبیه مفصل:

نه این زمان دل حافظ در آتش هوس است که داغدار ازل همچو لاله خود روست ۴۲

وجه شبه از نظر دستوری ممکن است صفت، فعل، فعل و متعلقات آن، جمله،

اسمی که تمیز باشد و اسمی که مضاف است به مشبه به؛ باشد. ولی در هر حال به اسم

یا به مصدر تأویل میگردد و تقریباً همه این موارد در اشعار حافظ دیده میشود. نمونه

وجه شبهی که صفت است یکی بیتی است که چند سطر بالاتر دیدیم و دیگر این بیت است:

همچو گلبرگ طری هست وجود تو لطیف همچو سرو چمن خلد سراپای تو خوش ۱۹۴

گاهی صفتی که وجه شبه است تفضیلی است. در این صورت تشبیهی به وجود

می‌آید که می‌توان آنرا تشبیه بر تو یا تشبیه آوجیحی نامید. زیرا مشبه از مشبه به که متمم صفت تفضیلی است بر تراست، مانند روی او لطیفتر از گلبرگ است. مثال از حافظ:
جان فدای دهنش باد که در باغ نظر چمن آرای جهان خوشتر از این غنچه نبست ۱۹
مثال برای وجه شبه‌ی که اسم است و از لحاظ نحوی تمیز جمله یعنی نوعی قید کیفیت است:

شاهدی در لطف و پاکی رشک آب زندگی دلبری در حسن و خوبی غیرت ماه تمام ۲۱۰
گاهی اینگونه وجه شبه‌ها در حقیقت مشبهند و به ظاهر در جمله کار وجه شبه را می‌کنند. زیرا تمیز چنانکه در کتابهای نحو آمده است به فاعل یا مفعول یا مقولات دیگر دستوری تأویل میشود، مانند:

به نزدیک کیخسرو آمد دوان به رخ ارغوان و به دل شادمان

(شاهنامه چاپ بروخیم، ص ۶۷۶)

که در ظاهر مشبه «او» و مشبه به «ارغوان» و وجه شبه «رخ» است، در حالی که در معنی «رخ او» مشبه و «ارغوان» مشبه به است.

مثال برای وجه شبه‌ی که جمله است. قدما اینگونه وجه شبه‌ها را بدون دادن تعریف دقیقی وجه شبه مرکب نامیده‌اند:

حباب وار بر اندازم از نشاط کلاه اگر ز روی تو عکسی به جام ما افتد ۷۷
که در اینجا «من» مشبه، «حباب» مشبه به و جمله «بر اندازم از نشاط کلاه» وجه شبه است.

حافظ از دولت عشق تو سلیمانی شد یعنی از وصل تو اش نیست بجز باد به دست ۱۹
که «حافظ» مشبه، «سلیمان» مشبه به و جمله «اورا نیست بجز باد به دست» وجه شبه است. مثالهای دیگر

شیدا از آن شدم که نگارم چو ماه نو ابرو نمود جلوه‌گری کرد و روبست ۲۱

رسید موسم آن کز طرب چونرگس مست نهد به پای قدح هر که شش درم دارد
 مثال برای وجه شبهی که از فعل و متمم آن تشکیل شده باشد و اینگونه وجه شبهها
 بانوعی که پیش از این دیدیم فرق چندانی ندارد، زیرا رکن اصلی جمله فعل و متعلقات
 آن است :

دلا ز نور هدایت گراگهی یابی چو شمع خنده زنان ترك سرتوانی کرد ۹۷
 از بس که دست میگزم و آه می کشم آتش ز دم چو گل به تن لخت لخت خویش ۱۹۷
 نفس نفس اگر از باد بشنوم بویش زمان زمان چو گل از غم کنم گریبان چاک ۲۰۴
 گاهی وجه شبه واحد است، مانند مثالهایی که آوردیم. در این حال بین مشبه و
 مشبه به يك وجه اشتراك ذكر میشود، ولی در تشبیهات خوب اغلب وجه اشتراك بیش
 از یکی است، مانند تشبیه چهره یار به گل که دست کم دو وجه شبه دارد : لطافت و
 زیبایی و تشبیه یار به بت که لااقل سه وجه شبه برای آن میتوان یافت : زیبایی و
 سنگدلی و قابل پرستش بودن. مثال برای وجه شبه متعدد از حافظ :

شاهدی در لطف و پاکی رشك آب زندگی دلبری در حسن و خوبی غیرت ماه تمام ۲۱۰
 در مثال زیر حافظ خود را به غنچه تشبیه کرده است که وجه شبه آن دوتا و
 به صورت دو جمله است : یکی « رفتن به بستان بادل تنگ » و دیگر « آنجا به نیکنامی
 پیراهنی دریدن » :

خواهم شدن به بستان چون غنچه بادل تنگ و آنجا به نیکنامی پیراهنی دریدن ۲۷۰
 گفتیم وجه شبه در تشبیهات قریب و آشنا کمتر ذکر میشود. اصولاً حذف وجه شبه
 وادات تشبیه بر زیبایی تشبیه می افزاید. زیرا تشبیه به دست فراموشی سپرده میشود
 (تناسی تشبیه) و مشبه و مشبه به به مرحله اتحاد و عینیت میرسند، ولی در تشبیهات بدیع و
 غریب وجه شبه ذکر میشود تا کلام پیچیده نگردد. زیرا ممکن است بدون ذکر وجه شبه
 فهم رابطه مشبه و مشبه به و درك معنی کلام میسر نباشد. مثال در این مورد از حافظ :

چو غنچه گرچه فرو بستگی است کار جهان تو همچو باد بهاری گره گشا می باش ۱۸۶
همچو صبحم يك نفس باقی است با دیدار تو چهره بنماد لبر انا جان بر افشانم چو شمع ۲۰۰
که مناسبت تشبیه جهان به غنچه و شاعر به صبح بدون ذکر وجه شبه روشن
نخواهد شد.

در شعر حافظ از اینگونه تشبیهات بدیع کم نیست و شاید یکی از ویژگیهای
سبکی او اینگونه تشبیهات است که باز کرده شبه‌های غریب و نا آشنا توأم
است و همچنین یکی از نوآوریهای تشبیهی او آوردن اینگونه تشبیهات می باشد.
مثال :

روی رنگین رابه هر کس می نماید همچو گل و رنگویم باز پوشان باز پوشاند زمن ۲۷۷
سنگ سان شو در قدم نی همچو آب جمله هر رنگ آمیزی و تردامنی ۳۳۹
چو خامه دره فرمان او سرطاعت نهاده ایم مگر او به تیغ بردارد ۷۸
به پای بوس تو دست کسی رسید که او چو آستانه بدین در همیشه سردارد ۸۰
سزد کنز خاتم لعلش ز نسیم لاف سلیمانی چو اسم اعظم باشد چه باک از اهرمن دارم ۳۲۷
دلا چو غنچه شکایت ز کار بسته مکن که باد صبح نسیم گره گشا آورد ۹۹
زبان کشیده چو تیغی به سرزنش سوسن دهان گشاده شقایق چو مردم ایغاغ ۲۰۰
چو گل سوار شود بر هوا سلیمان وار سحر که مرغ در آید به نغمه داود ۱۴۹
ز پرده کاش برون آمدی چو قطره اشک که بر دو دیده ما حکم او روان بودی ۳۰۸
اگر نه دایره عشق راه بر بستی چو نقطه حافظ بیدل نه دره بیان بودی ۳۰۸
چو نقطه گفتمش اندر میان دایره آی به خنده گفت که ای حافظ این چه پرگاری ۳۰۹
آئینه سکندر جام می است بنگر تا بر تو عرضه دارد احوال ملك دارا ۵
چو نافه بردل مسکین من گره مفکن که عهد با سر زلف گره گشای تو بست ۲۳
بادل خون شده چون نافه خوشش باید بود هر که مشهور جهان گشت به مشکین نفسی ۳۱۸

ای شه‌ن‌شاه بلند اختر خدا را همتی تا ببوسم همچو اختر خاك ايوان شما ۱۱
 با اینحال خواجه گاهی در تشبیهات آشنا و مکرر نیز وجه شبه را ذکر میکند و
 اینگونه اشعار وی نیز نه تنها هیچگونه ضعفی ندارد و آوردن وجه شبه موجب ابتذال
 شعر نمیگردد، بلکه اینها نیز در حد خود از آثار فصیح و دل انگیز ادب ما است. گوئی
 هر چه در شعر دیگران مایه سستی است در حافظ عامل درخشندگی و گیرائی است. مثال:
 ندانم فوج قمری به طرف جویباران چیست مگر او نیز همچون من غمی دارد شبانروزی ۳۱۷
 چرا چون لاله خونین دل نباشم که با ما نرگس او سرگران کرد ۹۳
 در بحر فتاده‌ام چو ماهی تا یار مرا به شست گیرد ۱۰۱
 کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت تا در آب و آتش عشقت گدازانم چو شمع ۱۹۹
 صبا به خوش خبری هد هد سلیمانست که مزده طرب از گلشن سبا آورد ۹۹
 رشته صبرم به مقراض غمت ببریده شد همچنان در آتش مهر تو سوزانم چو شمع ۱۹۹
 در شب هجران مرا پروانه و صلی فرست ورنه از دردت جهانی را بسوزانم چو شمع ۱۹۹
 ز تاب آتش سودای عشقش به سان دیگ دائم میزنم جوش ۱۹۱
 شاهی در لطف و پاکی رشک آب زندگی دلبری در حسن و خوبی غیرت ماه تمام ۲۱۰
 همچو گلبرگ طری هست وجود تو لطیف همچو سرو چمن خلد سراپای تو خوش ۱۹۴
 در بعضی از تشبیهات حافظ که نه آنقدر نا آشنا و غریب است و نه چندان آشنا و
 مبتذل نیز وجه شبه ذکر میشود و به کلام روانی و رسائی می بخشد:

نه این زمان دل حافظ در آتش هوس است که دانه در ازل همچو لاله خود دوست ۴۲
 به جلوه گل سوری نگاه میکردم که بود در شب تیره به روشنی چو چراغ ۲۰۰
 ذکر وجه شبه در این موارد گاهی به علل بلاغی یا وزن شعری آرایش کلام است،
 مثلاً یکی از علت‌های آمدن «روشنی» در شعر اخیر که وجه شبه بین گل و چراغ است شاید
 به مناسبت تضاد آن با «تیرگی» است که آوردن روشنی در برابر آن شعر را زیبا و

اعجاب انگیز کرده است .

ادات تشبیه در شعر حافظ :

بحث در این باره نیز از لحاظ سبک و زبان شعر حافظ خالی از فایده نیست. زیرا در حافظ بعضی از ادوات تشبیه که در قرون پیش از او به کار میرفته است نیامده، از آن قبیل است: چنان به معنی مانند و چنانچون و چنان کجا و چونانچون و ایدون و چون همه به معنی همانطور که و آنطور که و همچنین: پنداری، توگفتی و پسوند فش و گروههایی مانند: به کردار، بر گونه، به کردار و ایدون به معنی مانند (۱) و چون به معنی همانطور که .

ادوات تشبیهی که در دیوان حافظ آمده است عبارتند از: چون، همچون، چو، همچو، ماننده، زانسان که و فعلهای مانستن و نمودن و پسوندهای وش، وار، انه، ین، ینه. سان، گون و «ای» نسبت.

بنابراین بحث درباره ادوات تشبیه از لحاظ تطبیقی یکی از دقیقترین بحثهای ما خواهد بود، در حالی که در سایر موارد بر اثر ضعف تحقیق با قاطعیت نمی توان شعر حافظ را با شعر دیگران دقیقاً مقایسه کرد.

رنگ و رشک و غیرت نیز گاهی در حافظ به ادوات تشبیه نزدیک شده است :

شاهدی در لطف و پاکی رشک آب زندگی دلبری در حسن و خوبی غیرت ماه تمام ۲۱۰
اشک من رنگ شفق یافت ز بی مهری یار طالع بی شفقت بین که در این کار چه کرد ۹۵
«واو عطف» نیز در شعر فارسی گاهی علاوه بر عطف کار ادوات تشبیه را می کند
مانند :

۱- برای دیدن مثال اینگونه ادوات به کتاب نقد شعر فارسی از صفحه ۵ به بعد نگاه کنید .

غزل گفتمی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ

۴ که بر نظم تو افشانند فلک عقد ثریا را (۲)

«نمود» نیز در این بیت به معنی «شبه بود» است و بر تشبیه دلالت می‌کند.

اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود بین که جام زجاجی چه طرفه اش بشکست ۱۹

بنابراین در این بیت دو ادات هست، یکی «چو» و دیگری «نمود».

از جمله پسوندهای تشبیهی که در حافظ هم آمده است «ای» نسبت است (مانند

ای در قهوه‌ای، آبی و عنابی). مثال:

۴۳ دل صنوبریم همچو بید لرزان است ز حسرت قدو بالای چون صنوبر دوست

نماز در خم آن ابروان محرابی کسی کند که به خون جگر طهارت کرد

گاهی در تشبیهات ادات حذف می‌شود و در اصطلاح آن را تشبیه مؤکدمی گویند.

زیرا رسائی وقوت آن بیشتر می‌شود. از آن جمله است در اضافه‌های تشبیهی و تشبیهات

بدلی و اسنادی که چنانکه دیدیم خیلی قویتر از تشبیهات دارای اداتند. در تشبیهات

جمله به جمله نیز گاهی ادات حذف می‌شود و تشبیه قویتر می‌گردد. مثال:

۴۵ در این چمن گل بی خار کس نچید آری چراغ مصطفوی با شرار بولم‌ببست

یعنی «همانطور که» یا «چنانکه» چراغ مصطفوی با شرار بولم‌ببست.

در این موارد شبه ممکن است جمله‌ای محذوف باشد:

دلربائی همه آن نیست که عاشق بکشند خواجه آنست که باشد غم خدمتکارش

یعنی دلربائی آن نیست که عاشق را بکشند، بلکه باید عاشق را نیز نوازش کرد،

همانطور که خواجه خدمتکار را نوازش می‌نماید.

۲- در آثار شاعران دیگر نیز چنین مورد استعمالی برای «واو» داریم:

سخن راند و دامان گوهر فشانند به لطفی که شاه آستین بر نشانند

(بوستان سعدی، ص ۲۱، تصحیح علی‌یف)

گاهی مشبه به وادات تشبیه گروهی تشکیل میدهند که صفت مشبه به شمار
می‌روند، مانند: «می چون ارغوان» و «لب چو آب حیات» و «زلف چون کمند» در این
ابیات:

بر برگ گل به خون شقایق نوشته‌اند آنکس که پخته شد می‌چون ارغوان گرفت ۶۰
لب چو آب حیات تو هست قوت جان وجود خالی ما را ازوست ذکر روان ۶۸
در زلف چون کمندش ای دل مپیچ کانجا سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت ۶۵

منابع

نقد شعر فارسی از نگارنده این سطور، چاپ وحید، ۱۳۵۰

دیوان حافظ، تصحیح قزوینی

هنجار گفتار از سید نصرالله تقوی، تهران، ۱۳۱۷ شمسی

مطول از سعدالدین تفتازانی، تهران، ۱۳۰۱ قمری، چاپ سنگی